

بقلم : آقای قویم الدوله

بقیه از شماره قبل

مهستی نیشابوری

سلطان مغیث‌الدین ابوالقاسم محمود سلجوقی تاجداری نیکوروی، ربع القامة، قوی بازو و تمام بالا بود.

بیلا چو سرو بدیدار ماه جهانگیر و نازان بدو تاج و گاه جوانی خجسته سیما، پاکیزه لقاء فرخنده دیدار، خوش گفتار، بلند نظر، عالی همت، با ذوق و پرشور بود، و فروغ دولت از ناحیه جلالش باهر.

برشک از نور رویش ماه و خورشید بدرد از بوی زلفش عنبر و ند بلای دین بزهر آگینی دو نرکس شفای جان بنوش آگین دو یسد کرمی کامل و شفقتی شامل و بذالی بیدریغ و عطای بی شمار داشت، موقر و شرمگین و اهل ذوق و ادب و عاشق شعر بود.

همتش بود همچو چرخ بلند فکرش بود همچو ماه منیر تو گوویی شاعر عرب این دو شعر را در وصف روی نکوی وی گفته است :
 کأن خدیبه مثقالان من ذهب و حقیق الصیرفی فی الوزن و احطاطا
 فشف احدیهماعن وزن صاحبه و زاده من فیت المسک قیراطا
 نسبت بزیردستان رؤف بود، کسی از او خوش خوی تر و فراخ حوصله تر و خویشتر
 دارتر نبود، مثل و خواسته در نظرش قدری نداشت (۱).

(۱) محمد بن علی راوندی در راحة الصدور و آية السرور می نویسد: ابوالقاسم محمود پادشاهی بود گرد روی بچهره سرخ و سپید و گرد محاسن، ربع القامة، قوی بازو، مناسب اندام، زیبا صورت، لطیف طبع، خوش سخن، موزون حرکات، نیکو خط و شیرین عبارت.

رخش همچو باغی در اردیبهشت بیلائی او سرو دهقان نکشت از سلطان محمود در آل سلجوق با معنی تر و دراکتر نبود و بر دقائق امور هیچ پادشاه چون او وقوف نداشت. صورت و معنای مجموع خصال جلال و کمال و خصائل پسندیده بود. عمرش وفات نکرد و ایام مساعدت ننمود. بسال ۵۲۵ هجری در جوانی (۲۷ سالگی) رخت از جهان بست.

همایون بیکرش فرخنده فالی خجسته طلعتی زیبا خصالی
 در شماره پیش گفتیم: پادشاه جوانی بیشتر روزها را در سرای حرم میگذرانید،
 روی دلکش ملکه باغ دلگشایش بود، زندگانی را برای همسر زیبایی عزیزش
 میخواست، او را بعد پرستش دوست میداشت، هر آن بر مهرمی افزود و از سایر
 تصورات میکاست، چنان پای بست عشق شاهدخت فرشته خوی طنناز بود که سر از
 پای نمی شناخت. - عشق خلاق است و خالق همان عشق است. سلطان بامداد بگاه بر
 می نشست و بکاخ کهن ملکشاهی میرفت، ساعتی بمهام امور کشوری و لشگری میرسید، در
 نامه هایی که از ولایت داران رسیده بود می دید، بشکایات مردم گوش فرا میداد،
 سخن مظلومان را می شنید و آنچه بحکم عدالت واجب آمدی میفرمود. چه : نیک
 میدانست داد و رأفت خداوندان ملک موجب أمن و استقامت رعیت است.
 شاه آن باشد که روشن خاطر و بخرد بود

نیکوان را حال از نیک و بدان را بد بود

تاجدار کامران از کارهای عمال و شهننگان بلاد و امصار قلمرو خود غفلت
 نداشت. بسیار دوراندیش و پیش بین ورعیت پرور بود، در جوانی خرد پیران داشت.
 روانش خرد بود و تن جان پاک تو گوئی که بهره ندارد ز خاک
 کمتر بجز میای میرسید، ولی در کلیات نظر دقیق و توجه خاصی میدول میداشت.
 سلطان محمود چاشتگاه بسرای حرم باز میگشت، هنگام نماز دیگر با چند تن
 از خواص خود بر می نشست، یکی دو ساعت در نزهتگاههای اطراف زاینده رود
 که بیشه های گرانه هایش جای صحبت عشاق بود - گشت و گذاری میکرد، یا برای
 گوی بازی میدان میشد، که در سواری و چوکان و طباطب (۱) یگانه روز کار بود.
 همینکه مهر فروزن از ساحت سپهر بنهانخانه مغرب میخرا مید و در اعماق
 بیکران افق ناپدید میشد و زلف شب نقاب مشکین می بست بکاخ نوین باز می آمد،
 بگر مابه میرفت و جامه مشکین لطیف مناسب بزم می پوشید، باقتضاء فصل در
 صفا و ایوان یا تالار و شبستان بمی کساری و نشاط و تمتع بردن از نغمات روح نواز
 (۱) طباطب تخته گوی بازی است که امروز میز بیلیارد می گویند.

کنیز کان نارپستان رومی می نشست . مجلسی نیکو آراسته ، غلامان ماهروی ترك جام زرین با صراحیهای پر از باده ارغوانی می آوردند ، شرابی که پنداشتی رنگش را بگلکونه عارض گلرخان بسته اند . خادمان قصر سفره می گسترده ، نرگس دانهها راست می کردند ، طبخهای میوه و حلویات میچیدند ، نقلی که گفتی حلاوت آنرا بیوسه شکر لبان چاشنی داده اند . عود و عنبر در عطر سوزها میریختند . گاهی ملکه بربط می نواخت ؛ مهستی ترانه و غزل میخواند ، چندتن ازدوشیزگان خردسال زینا بیای کوبی و دست افشانی برمیخواستند .

حرام است عیسی که در وی نباشد

نه آوای چنگی نه گلبانگ رودی



مهستی در دارالملک اسپهان ندیم و دمساز و محرم راز ملکه عراق بود . شاهدخت وی را نیک عزیز و گرامی میداشت . سلطان محمود چون آن هنرپرورده ظریف تازه روی فرشته خوی زیبا خصال را دید رخسارش را بفال نیکو گرفت ، شیفته آن جمال و کمال و لطف اعتدال گشت . خزان حرم را بدو سپرد ، و تشریف حریقی کاسه و کاس اززانی فرمود .

مهستی لعبتی خوش گفتار و موزون نکته و مجلس افروز و جهانسوز بود ، بذله های شیرینش شادی و سخنان دلپذیرش راحت جان و فرح طبع می افزود ، حرکانش مطبوع و خوش آیند ، باعفتی شایان و نجابتی نمایان .

چنان کس کش اندر طبایع اثر ز گرمی و نرمی بود بیشتر

در بزم انس و خلوت خاص دست از بذله گویی برنمیداشت ، شبها برای شاه و ملکه قصه های شیرین و حکایات غریب میگفت . - انس بافسانه بسیاری از امور را که ممتنع است ممکن بنظر می آورد .

سلطان محمود درچشمهای عمیق و گیرنده وی دنیای اسرارآمیز شرق را با همه افسانهها و نکات دلفریبش می دید ، با شگفتی هرچه تمام تر بلطیفه های بدیع و نکته های نغزش گوش فرامیداد .

شبی پادشاه جوان را شراب در ربوده و چشمش بر مهستی مانده بود، ملکه عراق دزدیده می‌نگریست و شیفتگی شوهر را بدان لعبت فتان میدید و تغافل میکرد. کمتر کسی بود که مهستی را دیدی و از تیر نگاهش جان سلامت بردی، زیرا که غزال چشمش در گرفتن نخچیر نیرو و توان شیر و دام راه جوان و پیر بود.

روزی سلطان در کاخ نوین نشاط شراب کرده بود، و چندان گل صد برگ آوردند که حد و اندازه نداشت، مهستی که در فواصل تهی گشتن جام با چشمان می‌گون و حرکات موزون ترانه میخواند، این رباعی را بیدیه سرود:

آوازه گل در انجمن چیزی هست

طفل است و دریده پیرهن چیزی هست

خوی کرده و سرخ گشته و شرم زده

مشتی زر خرده درهن چیزی هست

مهستی شاعری شکر فشان و شیرین گفتار است، رباعی و دو بیتی را در بدیهه و رویت بس بخته و نیکو منظوم می‌ساخت، ابتکار مضامین دل پسند میکرد و آنها را لطف و آرایش بیشتر میداد. طبعش روان و شعرش از لغات غیر مانوس پارسی و واژه های خشن عربی آزاد است.

در آن روز پادشاه جوان بندیمان قرمود: گل میهمانیست چهل روزه، خاصه چنین گل که از آن رنگین تر نباشد.

ناتمام

گل عزیز است غنیمت شمربدش صحبت

گر در پی قول و فعل سنجیده شوی

در دیده خلق مردم دیده شوی

با خلق چنان مزی که گر فعل ترا

هم با تو عمل کنند رنجیده شوی

کمال خجندی